

سید ابراهیم نبوی



التحقیق فحقایق الدقیق
باللهزل الهمز
المنز و عهد العتیق
لقا مبین و المنجنیق

یا انا انکله حرکی
پیشه کردند وقتا
مطبی امو خشد تا
داد خود انهم تر که قدر
بستانند

کوشش و تلاش

۱



Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

کاوشی در طنز ایران - جلد اول

□ سید ابراهیم نبوی

□ طنز ایران - ۱

● طرح جلد: رضا عابدینی

● ویرایش: سیما سعیدی

● چاپ اول: بهار ۱۳۷۹

● تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

● چاپ و صحافی: معراج

● شابک: ۹۶۴-۵۹۲۵-۰۹-۹

● آدرس: خیابان انقلاب - خیابان وصال - کوچه شفیعی، پلاک ۲۲ طبقه اول

● تلفن: ۲-۶۴۹۹۷۳۲

○ کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نبوی، ابراهیم ۱۳۳۷. گردآورنده.

کاوشی در طنز ایران

ابراهیم نبوی. - تهران: جامعه ایرانیان ۱۳۷۸ -

ج ۱

ISBN 964-5925-16-9: (ج.) ۱۵۰۰۰ ریال

چاپ سوم: ۱۳۷۸

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. طنز فارسی -- مجموعه ها. ۲. طنز نویسندگان ایرانی

سرگذشتنامه. الف. عنوان.

۸۰۰۸ / ۷ فا

PIR۴۳۱۳ / ۲۲۸

۱۷۳۳۱-۷۸ م

کتابخانه ملی ایران

کاوشی در طنز ایران

التحقیق فی حقایق الدقیق

من باب الهزل و الهجو و الطنز و

المطایبه و الاشارات العمیق

من عهد العتیق الی عهد القامیوتر و المنجیق

یا

آناتکه مسخرگی پیشه کردند و مطربی آموختند
تا داد خود از مهتر و کهتر بستانند.

جلد اول

سید ابراهیم نبوی



طنز ایران - ۱

فهرست

۱۳	مقدمه
۱۷	سید محمد اجتهادی
۲۰	نفت و فتیله
۲۰	من هست شاعر
۲۲	مرگ بر...
۲۳	محمد علی افراشته
۲۶	خوک
۲۷	مالیاتی

۳۰	پالتو چهارده ساله
۳۳	ایرج میرزا
۳۶	انقلاب
۴۰	انتقاد از مستشاران
۴۱	پسر بی هنر
۴۲	خر عیسی
۴۳	محمد پورثانی
۵۱	لبخند
۵۹	میرزا آقا تبریزی
۶۱	مجلس دوم
۷۷	فریدون تنکابنی
۸۱	در ستایش تنبلی
۹۳	محمد صادق تفکری پرچانه
۹۵	بد لعابی می کند!
۹۶	لغ لغ می کند
۹۷	سید محمد علی جمال زاده
۱۰۲	فارسی شکر است
۱۱۵	ابوالقاسم حالت
۱۱۹	مطبوعات ایران در نیم قرن پیش
۱۲۴	اشتباه
۱۲۴	شرایط کرسی نشین
۱۲۴	مرام احزاب
۱۲۵	گزند حضرات
۱۲۵	همکار
۱۲۶	حرکت لاک پشتی
۱۲۶	میانجی گری
۱۲۷	سید حسن حسینی
۱۲۹	براده‌ها

۱۳۱	خنده
۱۳۱	پیوستگی
۱۳۱	اسلوب فخیم
۱۳۲	نامه
۱۳۲	برکت
۱۳۲	ذوق
۱۳۲	قصه
۱۳۳	اثبات
۱۳۳	جستجو
۱۳۳	منزل اول
۱۳۳	گرامات
۱۳۴	خدا و خرما
۱۳۴	انحناء
۱۳۴	فستیوال خنجری
۱۳۵	آقا جمال خوانساری
۱۳۸	بخشی از کتاب «عقاید النساء»
۱۴۳	نجف دریا بندری
۱۴۵	بندر حالا و بندر زیتری
۱۶۵	سرگذشت عبرت آموز ساوونارولا
۱۷۹	علی اکبر دهخدا
۱۸۲	چرند و پرند
۱۸۴	مکتوب یکی از مخدرات
۱۸۵	جواب مکتوب
۱۸۶	روسا و دولت
۱۸۹	ابوالفضل زرویی نصرآباد
۱۹۴	تذکره المقامات سید عطاءالله مهاجرانی
۱۹۵	تذکره المقامات حسین محلوچی
۱۹۷	تذکره المقامات علی اکبر ولایتی

۱۹۸	تذکره المقامات خلخالی
۲۰۰	حکایت آن مردکی تاسی از دولت کرد
۲۰۲	پاره‌ترین قسمت دنیا!
۲۰۵	وقایع اتفاقیه
۲۰۷	فرخ سرآمد
۲۰۹	درباره شاهان «داریوش»
۲۲۶	روزنامه خاطرات السلطنه
۲۳۵	پرویز شاپور
۲۴۹	خسرو شاهانی
۲۵۴	مهمانی
۲۶۹	کیومرث صابری
۲۷۴	کیومرث صابری و گل آقا
۲۷۸	ویژگی‌های نثر و شیوه‌های نگارش
۲۸۴	کیومرث صابری و مجله گل آقا
۲۸۶	معرفه الاعضاء!
۲۸۹	ایدون باد... ایدون باد!!
۲۹۰	تولید زمین!!
۲۹۰	همایون!!
۲۹۲	مطبوعات و مویز
۲۹۴	مثنوی معنوی
۲۹۶	بخش خصوصی کجا بود؟
۲۹۹	عمران صلاحی
۳۰۲	از یادداشت‌های پرنده سرگردان
۳۰۴	از قصه‌های پیش پا افتاده
۳۰۵	خیابان ناصر خسرو
۳۰۶	عصر جدید!
۳۰۷	میرزا علی اکبر خان طاهرزاده صابر
۳۱۰	ننه جان خواب بودم، خواب دیدم

- ۳۱۰ اولدی اولمادی؟
- ۳۱۱ از هوپ هوپ نامه صابر
- ۳۱۵ سیامک ظریفی
- ۳۲۰ زندگی‌نامه سیامک ظریفی به قلم خودش
- ۳۲۲ از شاعر شهیر معاصر «ن. شلغم»!
- ۳۲۴ کمدچال...!
- ۳۲۶ دمپایی!
- ۳۲۸ تفاصیل الابطیل، آزادی حلیم!
- ۳۳۱ ابوالقاسم عارف قزوینی
- ۳۳۷ هیئت کابینه دولت
- ۳۳۹ دلاکیه
- ۳۴۱ سید محمد رضا میرزاده عشقی
- ۳۴۵ آهن پرنده
- ۳۴۵ نوحه جمهوری
- ۳۴۹ آبروی دولت
- ۳۵۱ خرتوخر
- ۳۵۲ باور مکن
- ۳۵۵ مرتضی فرجیان
- ۳۵۸ ای شرکت خیط و پیط واحد
- ۳۵۹ کارمند
- ۳۶۱ داریوش کاردان
- ۳۶۴ طرح خواب تودرتو
- ۳۶۹ مسعود کیمیاگر
- ۳۷۲ بیمارستان آموزشی
- ۳۷۷ سید اشرف الدین گیلانی (نسیم شمال)
- ۳۸۳ تازیانه
- ۳۸۳ فعله
- ۳۸۴ صبرکن، آرام جانم، صبرکن!

۳۸۶	وفات یک دختر فقیر از شدت سرما
۳۸۹	رضا گنجه‌ای (باباشمل)
۳۹۳	نشریه باباشمل
۳۹۵	درد دل باباشمل
۳۹۸	لولو سرخرمن
۳۹۸	علی بابا پسر لوطی
۴۰۱	جلیل محمد قلی زاده و ملا نصرالدین
۴۰۵	زین العابدین مراغه‌ای
۴۰۹	سیاحتنامه ابراهیم بیگ
۴۱۲	داستان سیاحتنامه ابراهیم بیگ
۴۱۵	دور باش
۴۱۶	ایهام
۴۱۷	شیخ شیپور
۴۱۹	حسن مقدم
۴۲۴	جعفرخان از فرنگ برگشته
۴۲۷	سید ابراهیم نبوی
۴۳۲	دو سنگر انفرادی
۴۴۱	دادخواست
۴۴۴	گودال
۴۴۶	وحدت و آره برقی
۴۴۷	خاله سوسکه و جامعه مدنی
۴۵۰	در احوال شیخنا و مولانا مصطفی میرسلیم
۴۵۳	صادق هدایت
۴۵۸	قضیه تیارت «توفان عشق خون آلود»
۴۶۲	شیوه‌های نوین در شعر فارسی

مقدمه

بدیهی است که بی مقدمه وارد کتاب شدن مثل این است که آدم در نزده وارد خانه بشود. خُب، یک وقت خانه، خانه خود آدم است، کلید توی جیب است و قرار نیست در بزنی و کسی به داخل خانه دعوت کند، اما گاهی قضیه اینطور نیست، یکی باید جلو بیاید، در را باز کند، راه را نشان بدهد، طوری نشود که یک دفعه خواننده اول فصل چهارم را بخواند، بعد فصل دوم و بعد فصل نهم. یا اینکه مثلاً یک داستان نوشته‌اند که خنده دار است و بعد طرف آن را بخواند و زارزار گریه کند. بعله،

مقدمه خیلی مهم است. و لذا موارد زیر را خدمت خواننده محترم معروض می‌دارد:

۱- طنزنویسی در ایران مثل لطیفه گفتن است، همه از آن خوششان می‌آید، اما کسی به آن رسمیت نمی‌دهد. کتابش را یواشکی چاپ می‌کنند، یواشکی می‌خرند، یواشکی حمل می‌کنند، یواشکی می‌خوانند و یواشکی می‌خندند و بعد نگاه‌های خشن و سرد است که به خواننده خندان خیره می‌شود.

۲- طنز نویسی در ایران اگر برای عامه مردم صورت گرفته آنقدر سبک و سطحی و غیرماندگار بوده که عمرش به ماندگاری در تاریخ و ادبیات کفاف نداده و اگر در قلمرو روشنفکری بوده که تیراژش از حد ۳۰۰۰ نسخه و یک چاپ و دو چاپ فراتر نرفته و به همین دلیل است که سال‌های سال طنزنویسی ایران از معرض رشد و گسترش برکنار مانده است. بدین ترتیب کار ما دشوار شده است، خصوصاً اینکه من تلاش کرده‌ام تا آثار ماندگار و تولیدکنندگان ماندگار آن را گردآورم.

۳- فکر کردم که عمران صلاحی در دو مجموعه‌اش «طنزآوران امروز ایران» و «یک لب و هزار خنده» بیشتر به چاپ اثر پرداخته است و در «طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب» نجف زاده بارفروش و مرحوم مرتضی فرجیان علاوه بر چاپ اثر، به معرفی نویسنده یا شاعر پرداخته‌اند. من قصد داشتم بیشتر از آنکه متوجه اثر باشم به تحلیل آثار و اثرسازان پردازم، به همین دلیل بود که متوجه تحلیل آثار شدم. کتابی که می‌خوانید بیشتر به این دلیل آماده شده، البته بدیهی است از هر کس اثری یا آثاری گذاشتم.

۴- در نظر دارم این مجموعه را تا ۴ جلد گسترش دهم. اگر اسم بسیاری طنزسرایان و طنزنویسان را در کتاب نمی‌بینید، به این دلیل است.

شاید علت چاپ جلد به جلد مجموعه، تنبلی من است و اینکه فکر می‌کنم چاپ اول راهگشا می‌شود و کارگشایی می‌کند برای بقیه کار. ۵- دوست دارم نظر خواننده را بدانم. و بی شک آن نظرات را در چاپ‌های بعد دخالت دهم. مرا از نظرات خود بی نصیب نگذارید.

سید ابراهیم نبوی

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

سید محمد اجتهادی

سید محمد اجتهادی، معروف به ناصر در سال ۱۳۰۹ ه.ش. در شهر «کازرون» استان فارس پا به عرصه گیتی نهاد. یکی از نام‌های مستعار او «شبیبه الشعراى کازرونی» بود.

«اجتهادی» بسیار لاغر اندام و بلند قامت بود. چشمانش حالتی خاص داشت. پلک‌هایش افتاده بود و به چشمانش حالتی خمارگونه می‌داد. تکیه کلامش «عمو» بود که با لهجه شیرازی این کلمه را «عامو» تلفظ می‌کرد. او در تمام عمر خود با فقر و تنگدستی دست به گریبان بود. و

همین امر باعث شده بود که همواره تنها و مجرد بماند. این مجرد تا پایان عمر او حفظ شد. زن در شعر ناصر جای والایی دارد. او به هر مناسبتی از زیبایی و جاذبه زن سخن می‌گفت و گاه چنان پیش می‌رفت که خود را زن می‌دید و از زبان «خود زن شده!» شعر می‌گفت و شوهر لاابالی و بی‌قید را به باد انتقاد و تمسخر می‌گرفت. اشعاری که با امضای مستعار «پریچهر دلاور» سروده، همه مؤید این نظر است.

گاه در عالم خیال خود را دارای همسر و فرزندان زیاد می‌دید و از دست زن و مادرزن بدخلق و خوی گله و شکایت می‌کرد.

اجتهادی طنزنویسی چیره‌دست بود و اشعاری زیبا و روان داشت. اشعاری که وی در قالب «شعر نو طنز» سروده گاه بسیار زیبا و پر از ارزش‌های طنز است.

آثار اجتهادی بسیار انتقادی و تند و تیز است. او به آداب و رفتار نامناسب انتقاد می‌کرد و در اشعارش به خصوص به نقد غربزدگی می‌پرداخت.

اسامی مستعار «ناصر اجتهادی» عبارت‌اند از: ناصر، جهانگرد، شبیه‌الشعراء کازرونی، میرزا هیل‌هیل، سیف‌القللم، هوچی، زالاس، هل‌هل قندی، جیرجیرک، ناشی‌باشی، آمنه ناشنگی، کاکو شیرازی، ابوالبلبل، ماما جیم‌جیم، لوطی شیرازی، نکبت‌الشعراء، اجتهادی، پریچهر دلاور، بدین، هندل‌الشعراء، اشتباهی، جیم‌جیمبو، زالو، مارگریت بیگم، الیزابت بیگم، میرزا قلمدون، ملک مقوا، دیزی اشتهاردی، موسیوفندک، باباکرم و ...

اجتهادی بخش اعظم عمر ۵۳ ساله خود را صرف نویسندگی در مطبوعات و رادیو و تلویزیون کرد. ولی در مدت عمر هنری‌اش موفق نشد به وضعیت مالی مناسبی دست یابد. تمام زندگی‌اش با ریاضت و

تنگدستی گذشت و سرانجام در روز بیست و ششم آبان ماه سال ۱۳۶۲ بر اثر سکته قلبی در مشهد درگذشت. جنازه او از شهر مشهد به شیراز حمل و در گورستان «دارالرحمه» به خاک سپرده شد.

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

نفت و فتیله

مرا خانه‌ای هست، عیناً طویلۀ!
 تقی و نقی و جواد و محمد
 پی رخت و کفش زمستان آتی
 ز یک سوزن پرخور و باردارم
 ز یک سو خورم غم که از بی‌جهیزی
 چنان آس و پاسم که بهر چراغم
 ز بس خورده‌ام حسرت آب دیزی
 مخارج گران است و من بی‌ریالم
 چه سخت است تحصیل یک لقمه نان
 شدم عاصی و ذله از بس که دیدم
 به دنیا همین دلخوشی دارم و بس

در آن خیل کور و کچل، یک قبیله
 سکینه، خدیجه، فریده، جمیله
 به پیشه روند این جماعت دفیله
 و بار هلو دارد و شنبلیله!
 چرا مانده بر روی دستم دلیله؟!
 ندارم به کف پول نفت و فتیله!
 شده هیکلم خشک و لاغر چو میله
 حوائج زیاد است و من بی‌وسیله
 در این دوره، بی‌مکر و نیرنگ و حیله
 دورویی و نامردی و شیله‌پيله
 کسه بیگانه‌ام از صفات رذیله

آبان ۱۳۴۴

مکتب قاتی پاتیسیم!

آخرین اثر یک شاعر «موج نو» پرداز که یک ماه و اندی، مقیم خارج از کشور بوده است.

من هست شاعر!

یک شاعر بینش سر خود!
 بافنده اشعارهای! آخرین مُد
 من رفت، چندی در اروپا کرد تحقیق
 بر روی مکتب‌های تحمیق!
 از جمله مکتب‌جات!

کویسم و دادائیسم
 و شعر «موجنده!» که باشد قاطی پاتیسم
 من کرد در خارج بسی نطق و خطابه
 درباره مادام ریابه!
 و ارتباط «شاخ گاو» و «آفتابه»
 و در مباحث‌های! حساس
 از جمله «سوراخ دعا» و «کله‌های تاس»
 و حرف‌ها، من زد به هر جا از پس و پیش
 و کرد «پرزائته» به دنیا ایده خویش
 من با «دماغوژی» مخالف هست در شعر
 و در «اکونومی» با «دمپینگ»
 و با «اپورتونیسیم» در بطن ممالک‌های! گیتی
 آیا شما معنی این الفاظ فهمید؟
 و یافت بر مفهوم آن دست؟
 یعنی شما هم «کن یواسپیک انگلیش» هست؟!
 □ □ □

من از طفولیت همیشه داشت عادت
 که هر کجا، حتی میان رختخواب و موقع خواب
 شعر تر و نمناک نو، ساخت!
 من در زوایای «دبل یوسی» بگویم شعر پرشور
 البته گاهی بازورا!

□ □ □

من گشت اول، پیرو سبک «پیرآنجل»
 و بعد، کرد این سبک را، ول!

آنگاه شد هیپی و انگزیتانسیالیست
 آیا شما هم می‌کند باور که من، کیست؟
 من شاعرم، یس
 فس فس فسافس!

شهریور ۱۳۴۹

مرگ بر ...

بلبل بختم به روی شاخهٔ فلفل زند بالانس!
 ای بخشکی شانس
 مرگ بر بلبل
 مرگ بر فلفل
 مرگ بر ماشین بی هندل
 شعر نو، بس گرم تر می‌باشد از کرسی و از منقل
 شعر کهنه، ول معطل
 مرگ بر دیوان شعر کهنه روی کاغذ کاهی!
 مرگ بر دریای بی ماهی
 مرگ بر نرخ برنج و مرغ و مرغابی
 مرگ بر اجناس قلابی
 غنچهٔ خرچنگ عشقم پاک پزمرده
 زبر بار زندگی شد گرده ام مرحوم!
 مرگ بر گرده
 مرگ بر دنیای می خورده
 مرگ بر شب های افسرده
 مرگ بر مرده!

محمدعلی افراشته

«محمدعلی افراشته» فرزند حاج شیخ جواد مجتهد بازقلعه‌ای در سال ۱۲۸۷ خورشیدی در رشت به دنیا آمد. پدرش هم اهل علم بود و هم کم و بیش ثروتی داشت و خانه‌اش محل رفت و آمد مردم بود.

محمدعلی افراشته از ابتدای جوانی با فرهنگ بومی گیلان آشنا و با آن عجین شد و به دلیل ریشه‌دار بودن اندیشه‌های چپ‌گرا در منطقه گیلان به آن سمت و سوی فکری کشیده شد و به همین دلیل نیز با پدر قطع رابطه کرد.

دوره فشار دیکتاتوری رضاخانی دوره طبع آزمایی افراشته بود؛ دوره‌ای که شعرهای ساده انتقادی بر علیه وضعیت اجتماعی و دیکتاتوری سیاسی آن دوره، در تاریخ ادبیات ایران ماندگار است. با وقوع حوادث شهریور بیست و تغییر حکومت، فعالیت سیاسی - ادبی افراشته نیز افزایش یافت. او به همراه بسیاری از جوانان پرشور دوران خود به حزب توده که به موازات تغییر حکومت تشکیل شده بود، پیوست و دامنه فعالیت خود را گسترده کرد.

شعر افراشته بسیار شیرین، ظریف و غیر مقید به اشکال سنتی در شعر موزون و مقفی است و از ترکیبات مختلف برای بیان اندیشه‌هایش سود می‌برد که مهم‌ترین ویژگی آن به کارگیری زبان مردم عامی است. اشعار وی بدین لحاظ اهمیت فراوانی دارد.

افراشته در اسفند ۱۳۲۹ روزنامه چلنگر با شعار:

بشکنی ای قلم ای دست اگر پیچی از خدمت محرومان سر
را در تهران بنیاد نهاد. او در این نشریه که نشریه‌ای سیاسی - اجتماعی - انتقادی و چاپ‌گرا بود بر علیه شرایط سیاسی حاکم به فعالیت پرداخت و در آن، شرایط سخت زندگی مردم را عنوان می‌کرد.

روزنامه چلنگر در ابراز عقاید انتقادی زبان تنیدی داشت و همین باعث شد که بارها و بارها توقیف شود و یک بار هم دفتر روزنامه که محل زندگی خانواده افراشته نیز بود، مورد حمله مخالفان قرار گرفت، اما با این حال انتشار آن ادامه یافت.

با وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انتشار چلنگر متوقف و افراشته متواری شد. و پس از مدتی، مانند بسیاری از روشنفکران سیاسی چپ به کشورهای بلوک شرق گریخت و سرانجام در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۸ در بلغارستان درگذشت و در صوفیه به خاک سپرده شد.

اشعار افراشته - فارغ از ستمگری‌های سیاسی - از ارزش‌های فراوان اجتماعی برخوردار است که این امر در مورد اشعار گیلکی او بیشتر مشهود است. افراشته بی‌شک بزرگترین سراینده اشعار گیلکی است. ارزش‌های اخلاقی و حرفه‌ای افراشته در مقاطع مختلف زمانی، به دلیل وابستگی‌اش به حزب توده همیشه مهجور مانده است و وی جایگاه واقعی خود را در عرصه ادبیات ایران - مخصوصاً طنز - نیافته است.

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

خوک

«این حکایت شنو که در بند او»
روز عید و سلام رسمی بود
زده بود یک دو استکان کنیاک
زد به یک تاکسی شماره سیاه
در ماشین کادیلاک واشد
کله اش هاونی، کتش دم دار
ظرف دررفته، بی بساط و لباس
رو به راننده فقیر نمود
شوفر تاکسی، ارمنی، هاراتون
«پدرم را آقا درآوردی
تاکسی ام را نموده ای فانوس
خون عالیجناب آمد جوش
در همین گیرودار آجان آمد
خوکه کارت ویزیت برون آورد
آجانه پاشنه به هم زد: «گام!»
هاراتون بی پناه و بیچاره
بچه گنجشک ها پی دانه
توی یک بالاخونه منتظرند
که پدر بی خبر تو چال افتاد
متخصص کمی معاینه کرد
کرد بویی دهان هاراتون را
پشت تاکسی نشست، رل را دید

شخصی و تاکسی را خلاف افتاد
یارو دم گنده بود و اسمی بود
بتمرگیده بود در کادیلاک
کرد آن را مثال بنده کلاه
خوكدونی باز و خوک پیدا شد
خورده، خوابیده، فربه و پروار
بله، بی گفت و گو، دو تن کالباس
تا توانست ناسزا فرمود
با همان لهجه گفت «اینچه ساسون»
فحش هم می دهی؟ چه نامردی!
باز هم حرف می زنی دیوث»
یک چک آبدار زد توی گوش
متخصص به امتحان آمد
آجان و لنگه آجان جا خورد
دست را چمچه کرد بهر سلام
دو تا دختر، سه تا پسر داره
جیک و جیک می کنند در لانه
چشم در راه بینوا پدرند
گیر خوک و سگ و شغال افتاد
نگهی هم به تاینر و تنه کرد
دوشک و جعبه و چمدون را
بعد از آن ترمز اتل را دید

خوب هم بود ترمز هاراتون چون که در شهر بلخ مرسوم است اتوبوس، تاکسی، می کند تقصیر خوک هرگز نمی رود زندان رنجبرها، برادران وطن زیر مهمیز خوک ها هستند الغرض، از معاینات دقیق حضرت خوک واجب التعظیم آدم اسب و رسم داری هست مسیو هاراتون مقصراست و فضول بدهد اولاً خسارت را شده بتزین شعر بنده تمام

گفت تصدیق را بیار بیرون جرم از روی نمره معلوم است شخصی کی می گذارد آدم زیر هست زندان مکان بی گنهان هاراتون، یزقل، اردشیر و حسن توی حلقوم ازدها هستند همچو معلوم شد علی التحقیق یکی از آن هزار خوک قدیم صاحب شوکت و وقاری هست ارمی هست و آدم مجهول عذرخواهی کند جسارت را هاراتون شعبه رفت و خوک سلام

مالیاتی

«صبح نتاییده هنوز آفتاب
وانشده دیده نرگس ز خواب»
مشتی حسن کاسب زیرگذر
خرج و مخارج کش هشت ده نفر
درب دکان را به دعا باز کرد
لعن به شیطان دغل باز کرد
گفت: خدایا، تو خودت جور کن
از خطر نسبیہ مرا دور کن

مشستری نقد و صحیح‌النسب
 قسمت من باد الی نصف شب
 ای به فدای کرم‌ت، کردگار،
 مشتی حسن را تو سلامت بدار
 فوت به دست و به سرو روش زد
 بوسه ز انگشت به ابروش زد
 داد تکبانی به ترازو نخست
 گر سرکی داشته گردد درست
 خیر و شر و دشت‌نکرده هنوز
 دست توی دخل نبرده هنوز
 سبز شده دید یکی کیف‌دار
 پونه‌صفت بر در سوراخ مار
 گفت: تو هستی حسن اکرم؟
 گفت: بله. گفت: بفرما بریم.
 گفت: کجا؟ گفت: همین حاله
 آمده از طرف مسالیه
 هیجده هزار و صد و هفده ریال
 مانده بدهکاریت از پارسال
 حضرت آقای معاون خودش
 گفته اگر کرد تمبر، بکش
 - ای بابا، حتماً عوضی آمدی
 - نه خودتی، یاوه نگو بیخودی
 - عرض مرا... - محرف زیادی نزن
 - لعن به شیطان! - بله؟ توهین به من؟

گفتن شیطان به چو من رتبه دار
 خاصه در این موقع سرویس کار
 نوکر دولت، سر خدمت، عجب!
 این همه سوء ادب، ای بی ادب؟
 می برمت پیش جناب رئیس
 می دهمت دست رئیس پلیس
 صورت مجلس که نوشته شود
 نان تو بدجنس برشته شود
 طبق فلان بند و فلان تبصره
 بنده عباس روی یکسره
 مشتی حسن، واله و مبهوت و مات،
 گفت: کجالات و کجا مالیات؟!
 گردنه بر تاجر بی عار و ننگ
 محترک و سارق ایام جنگ
 خمره شکم کرده ز خون فقیر
 خون زن بیوه و طفل صغیر
 آنکه اگر عدل شود برقرار،
 در سر بازار زندش به دار
 باکم رشوه نماید فرار
 مشتی حسن ها عوضش در فشار
 گفت: نزن نقه، نگو شرور،
 شعر نیاف، ای عنق منکسر
 گفت: نداریم و ندارم بدم
 گفت: به دولت چه، بمیر و بدم

هیبت چشم زل و بی نور تو
 هست گواه سر پر شور تو
 فعله و این طور زبان آوری؟!
 کاسب و آنقدر سخن پروری؟!
 اوه، چه زبان بار و زبان دراز!
 تو ده‌ای هستی تو یقین، حقه‌باز!
 حال که این قدر شدی خیره سر
 رحم به حال تو نباید دگر
 عصر همان روز دکان لاک شد
 خرده حساب حسنه پاک شد
 دار و ندارش به ازاء خراج
 طبق قوانین غلط شد حراج
 بعد کجا رفت و چه شد بی نوا،
 بی خبرم بنده، خبر یاشما
 تا کلک این است و چنین روزگار
 مثنی حسن‌ها ده‌مت صد هزار

پالتو چهارده ساله

ای رفته سرآستین و دامن	ای چهارده ساله پالتوی من
جر خوردی و وصله پینه‌ایدی	ای آن که به پشت و رو رسیدی
وارفته‌ای و اطوننداری	هرچند که رنگ و رو نداری
صد رحمت حق به لنگ بقال	گشته یقه‌ات چو قاب دسمال
چل تکه، چو بقچه گلین جون	پاره پوره، چو قلب مجنون